

ساخت‌های غیرشخصی مرخم در زبان فارسی: رویکردی شناختی

سحر بهرامی خورشید^۱

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

ارسلان گلفام

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

صدیقه سعیدی‌زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۳/۱۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۵/۱۹

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی و چگونگی ساخت‌های غیرشخصی مرخم در زبان فارسی در چارچوب انگاره دستور شناختی می‌پردازد. این نوع از ساخت‌ها از یک فعل وجهی و یک مصدر مرخم تشکیل شده‌اند. دستور شناختی به دو نوع فعل وجهی ریشه‌ای و معرفتی قائل است. در این پژوهش مشخص شد که افعال وجهی به کار رفته در ساخت‌های غیرشخصی زبان فارسی از نوع افعال وجهی ریشه‌ای می‌باشند که گوینده و مخاطب مشخصی ندارند. از آنجا که جایگاه فاعل این ساخت‌ها خالی است، بنابراین فاعل آن‌ها موقعیت‌فاعل است که بیانگر موقعیتی عام و انتزاعی است که از آن کانون‌زدایی شده و برجستگی به رویدادی که در درون این موقعیت رخ داده است اعطا شده است. همچنین، نشان داده شد که نشانه سوم شخص مفرد در مصدر مرخم که در دستور شناختی کاملاً معنامند در نظر گرفته می‌شود با موقعیت انتزاعی موجود در جمله (موقعیت‌فاعل) مطابقت می‌نماید و باعث می‌شود که موقعیت به عنوان فاعل یا نقطه حرکت برجسته گردد.

واژه‌های کلیدی: فعل وجهی، ساخت غیرشخصی، دستور شناختی، مطابقت، موقعیت‌فاعل، برجستگی.

۱- مقدمه

گویشوران زبان‌های مختلف در گفتار و نوشتار روزمره خود از ساخت‌های زبانی متعددی برای رمزگذاری دنیای پیرامون خود بهره می‌جویند. این ساخت‌ها معمولاً دارای مشارکی^۱ با نقش معنایی کنش‌گر^۲ در جایگاه نحوی فاعل می‌باشند. اما در زبان ساخت‌هایی نیز یافت می‌شود که فاقد گروه اسمی با نقش معنایی کنش‌گر می‌باشند؛ این‌گونه ساخت‌ها را ساخت‌های غیرشخصی^۳ می‌نامند. پژوهش‌ها و دسته‌بندی‌هایی در زمینه ساخت‌های غیرشخصی زبان فارسی صورت گرفته است که از میان آن‌ها می‌توان به جامع‌ترین پژوهش صورت‌گرفته توسط واحدی لنگرودی و نجفیان (۱۳۸۲) در مقاله‌ای با عنوان «دسته‌بندی ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی» اشاره کرد. ایشان در این مقاله (۱۳۸۲: ۲۳-۲۴) این نوع ساخت‌ها را به چهار دسته اصلی تقسیم کرده‌اند که سه دسته از آن‌ها ساخت‌های غیرشخصی معلوم را تشکیل می‌دهند و نوع چهارم ساخت غیرشخصی مجهول است که فعل آن دارای ساختواژه فعل مجهول است:

الف) ساخت‌های غیرشخصی ارتقایی^۴ که ناظر بر ساخت‌هایی نظیر مثال (۱) است:

(۱) به نظر می‌رسد (که) بچه‌ها ناراحت شوند.

ب) ساخت‌های غیرشخصی مرخم^۵ که شامل جملاتی نظیر مثال (۲) است:

(۲) باید گفت که این امر باعث خوشحالی است.

ج) ساخت‌های غیرشخصی قالبی^۶ که دارای ساختاری ثابت و اصطلاحاً قالبی هستند:

(۳) سردم شد.

از میان انواع ساخت‌های سه‌گانه فوق این پژوهش به بررسی و تحلیل نوع^۷ دوم که از یک فعل وجهی^۸ به همراه مصدر مرخم تشکیل شده است، می‌پردازد. داده‌های زیر که برگرفته از پیکره همشهری^۹ هستند نشان‌دهنده این نوع ساخت‌ها می‌باشند:

(۴)

الف- می‌شود گفت که چالش آلودگی تهران تنها با مترو حل می‌شود.

^۱. Participant

^۲. Agent

^۳. Impersonal constructions

^۴. Raising impersonal constructions

^۵. Truncated impersonal constructions

^۶. Template impersonal constructions

^۷. Type

^۸. Modal

^۹. قابل دسترسی در پایگاه داده دانشگاه تهران <http://ece.ut.ac.ir/dbrg/hamshahri/>.

- ب- می توان گفت که او بلندپایه‌ترین فرد نظامی است.
پ- می شه [می‌شود] گفت که به نتیجه مطلوبی رسیده‌ایم.
ت- می توان بخشید و شاد بود.
ث- باید گفت که سبک زندگی مردم تغییر کرده است.

با در نظر گرفتن جمله‌های (۴) متوجه می‌شویم که این نوع ساخت‌ها فاقد سازه‌ای در جایگاه فاعل هستند و همواره از ترکیب عناصری نظیر «می‌شود»، «می‌توان» و «باید» به همراه مصدر مرخم که گاهی به دنبال آن‌ها یک بند^۱ می‌آید تشکیل شده‌اند. فعل‌های به کار رفته در ساخت‌های مذکور را برخی از پژوهشگران از جمله احمدی گیوی و انوری (۱۳۹۰: ۷۵) از آن جهت که گاهی با برخی فعل‌های دیگر زبان فارسی به کار می‌روند و نوعی کمک معنایی و کاربردی می‌دهند فعل‌های شبه‌کمکی نامیده‌اند و پژوهشگرانی همچون خانلری (۱۳۷۷: ۳۴۸) و غلامعلی‌زاده (۱۳۸۰: ۴۵-۴۲) به این دلیل که همه صیغه‌های شش‌گانه آن‌ها به کار نمی‌روند افعال ناقص می‌دانند. اما بسیاری دیگر از زبان‌شناسان آن‌ها را افعال وجهی خوانده‌اند.

دستور شناختی به عنوان یکی از رویکردهای نوین زبان‌شناسی به دو نوع فعل وجهی قائل است که آن‌ها را افعال وجهی ریشه‌ای^۲ و معرفتی^۳ می‌نامند. بنابراین، نخستین پرسشی که در این پژوهش قصد پاسخگویی به آن را داریم نوع فعل وجهی به کار رفته در این ساخت‌ها از منظر دستور شناختی است. نکته دارای اهمیت دیگر در این ساخت‌ها آن است که فعل در این جمله‌ها همواره سوم شخص مفرد است و این در حالی است که افعال در زبان فارسی در هر شش صیغه صرف می‌شوند. پس، پرسش دیگر در این پژوهش چرایی وقوع همیشگی این ساخت‌ها به صورت سوم شخص مفرد است.

مقاله حاضر شامل چهار بخش می‌شود: علاوه بر مقدمه که در آن به بیان مسأله پرداختیم، بخش دوم به معرفی چارچوب نظری و ابزارهای شناختی که در تحلیل این نوع ساخت‌ها به کار خواهند آمد می‌پردازد؛ در همین بخش به بررسی افعال وجهی در دستور شناختی نیز می‌پردازیم. بخش سوم به تحلیل و بررسی داده‌های مورد نظر می‌پردازد و بخش پایانی مقاله نیز به نتیجه‌گیری اختصاص خواهد یافت.

1. Clause

2. Root modal (effective modal)

3. Epistemic modal

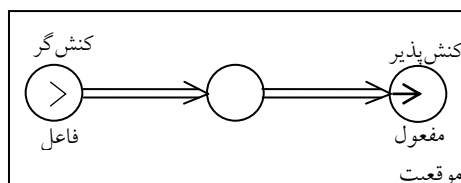
۲- چارچوب نظری پژوهش

زبان‌شناسی شناختی در کنار دو رویکرد «صورت‌گرایی» و «نقش‌گرایی» یکی از رویکردهای غالب در دنیای زبان‌شناسی امروز محسوب می‌شود. بر مبنای اصول شناختی، بخشی از درونداد ذهنی اهل زبان ریشه در کهن‌الگوهای^۱ مفهومی و تجربیات ما از جهان خارج دارد. توصیف طرح‌واره‌های این مفاهیم، با توانایی‌های شناختی ما در ارتباطند؛ توانایی‌هایی که نخستین بار در همان کهن‌الگوها ظاهر می‌شوند و سپس به سایر مقولات تسری می‌یابند.

در دنیای پیرامون ما اشیاء دائماً در حال حرکت در فضا هستند، به یکدیگر برخورد می‌کنند و باعث به‌وجود آمدن برهم‌کنش‌های پویا می‌شوند. این الگو بیان‌کننده مفهوم کهن‌الگوی زنجیره کنش^۲ است. یک زنجیره کنش زمانی به‌وجود می‌آید که شیئی با شیء دیگر برخورد کند و انرژی را به آن منتقل کند، شیء دوم با سومی برخورد کند و باعث انتقال انرژی شود و این انتقال انرژی تا زمانی که انرژی به پایان رسد و برخوردی وجود نداشته باشد ادامه می‌یابد. اولین شیء سر^۳ زنجیره و آخرین شیء دم^۴ زنجیره محسوب می‌شود. کوچکترین زنجیره‌ی کنش در زبان‌شناسی یک عبارت دو مشارکی است که تنها یک ارتباط دارد. مشارکان در چنین کنشی معمولاً فاعل و مفعول هستند که اغلب مشارکان کانونی^۵ در نظر گرفته می‌شوند. جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۵) در آشپزخانه، مریم نان را با چاقو برید.

جمله (۵) نمونه‌ای از نامبرداری رابطه میان کنش‌گر و کنش‌پذیر^۶ است که در قالب طرح‌واره زیر نمایش داده می‌شود:



شکل ۱ - زنجیره کنش

(برگرفته از لانگاکر ۱۹۹۵: ۱۸)

1. Archetype
2. Action chain
3. Head
4. Tail
5. Focal
6. Patient

شکل (۱) نشان می‌دهد که هر رویدادی در محیط پیرامون را می‌توان به صورت زنجیره کنش نشان داد. در این زنجیره شاهد انتقال انرژی از کنش‌گر به کنش‌پذیر از طریق ابزار هستیم (انتقال انرژی به وسیله پیکان دو خطی، تغییر حالت کنش‌پذیر با پیکان یک خطی و اراده کنش‌گر به شکل نوک پیکان نشان داده شده است). فاعل و مفعول مستقیم به عنوان مشارکان رویداد مورد نظر ارزش اولیه خود را با رمزگذاری کنش‌گر و کنش‌پذیر به دست می‌آورند. بی‌تردید این رویداد درون موقعیتی^۱ مشخص (زمان و مکان) رخ داده است که در شکل با مستطیل نشان داده شده است.

۲-۱- انگاره چرخه کنترل^۲

علاوه بر انگاره زنجیره کنش چرخه کنترل نیز انگاره‌ای شناختی و انتزاعی است که می‌تواند در مورد بسیاری از تجربیات روزمره بشر به کار رود. مبنای این انگاره را می‌توان تمایل موجودات زنده به تحت کنترل درآوردن موجودات پیرامون خود دانست. همان‌گونه که در شکل (۲) نشان داده شده است، در مرحله ایستا^۳ عامل^۴ (A) بر مجموعه‌ای از ماهیت‌ها^۵ (دایره‌های کوچک) کنترل دارد، مجموعه این ماهیت‌ها قلمرو^۶ (D) عامل را شکل می‌دهند. در حالت تنش^۷ هدفی^۸ (T) وارد محدوده^۹ (F) عامل می‌شود. در مرحله کنش^{۱۰} عامل برای آن که هدف را تحت کنترل خود درآورد ناگزیر است با اعمال نیرو (پیکان دوتایی) هدف را وارد حوزه خود سازد؛ این امر سبب یکی شدن حوزه و هدف می‌گردد و در نتیجه به حالتی ایستا (حالت آرامش) بازمی‌گردیم. بنابراین، در این انگاره شاهد چرخه «آرامش - تنش - کنش - آرامش» هستیم^{۱۱}.

1. Setting

2. Control cycle

3. Static

4. Actor

5. Entities

6. Dominion

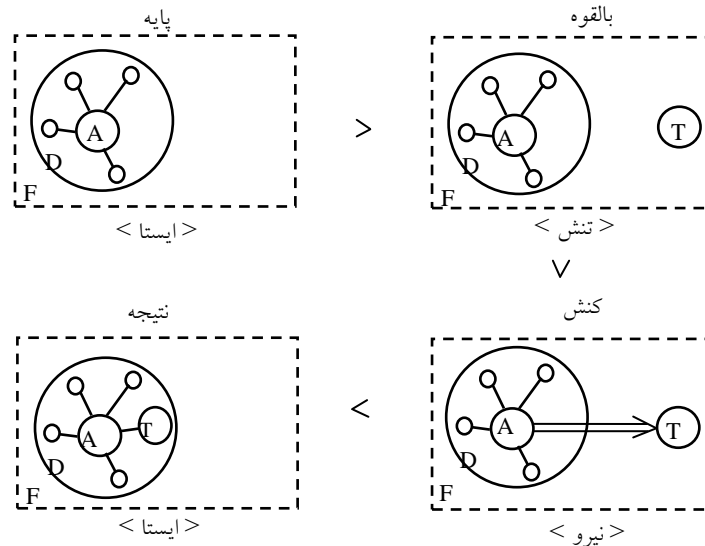
7. Tension

8. Target

9. Field

10. Action

^{۱۱} در انگاره دستور شناختی، لانگاکر اغلب مفهوم محدوده (field) را معادل موقعیت (setting) در نظر می‌گیرد که پیش از این در زنجیره کنش دیدیم.



شکل ۲ - انگاره چرخه کنترل

(برگرفته از لانگاکر، ۲۰۰۹: ۱۳۰)

چرخه کنترل را می‌توان در سطوح مختلف فیزیکی، ادراکی، روانی و اجتماعی مشاهده کرد. به عنوان یک کنش فیزیکی «گرفتن موش توسط گربه» را در نظر بگیرید: گربه در حالت عادی در حالت آرامش (ایستا) است، اگر موشی در محدوده دید او ظاهر شود، نوعی حالت تنش در او ایجاد می‌شود. در این حالت گربه تصمیم می‌گیرد که موش را بگیرد و از نظر فیزیکی آماده این عمل می‌شود. تنش ایجاد شده بین گربه و موش با پریدن به سمت موش و گاز گرفتن آن پایان می‌یابد و اگر گربه موفق شود موش را بگیرد، آن را تحت کنترل خود در می‌آورد.

مفاهیم این انگاره در سطح گزاره‌ای و برای توصیف اهداف دستوری نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد: عامل همان مفهوم‌ساز^۱ محسوب می‌شود، هدف گزاره^۲ است و قلمرو همان چشم‌انداز مفهوم‌ساز از واقعیت (قلمروی معرفتی)^۳ است (لانگاکر، ۲۰۰۹: ۱۳۱). با این وصف، می‌توان تصویر (۳) را به عنوان طرح‌واره‌ای اولیه برای جمله‌هایی که متشکل از بندهای پایه و پیرو هستند در نظر گرفت. در سرنمون^۴ یک جمله مرکب بین مفهوم‌ساز

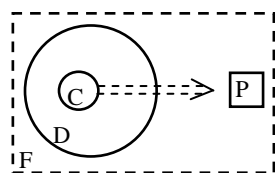
^۱. Conceptualizer

^۲. Proposition

^۳. Epistemic dominion

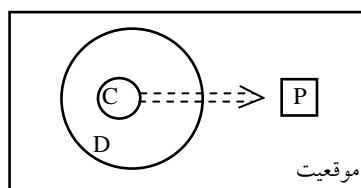
^۴. Prototype

(C) و هدف که در قالب یک بند تظاهر می‌یابد نوعی تنش ایجاد می‌شود؛ از همین روست که مفهوم‌ساز بر گزاره (P) نیرو وارد می‌کند تا آن را تحت کنترل خود درآورد. بدیهی است که اعمال این نیرو انتزاعی است و به همین دلیل در شکل با پیکان نقطه‌چین نشان داده شده است:



شکل ۳- طرح‌واره جمله‌های مرکب

حال، اگر دو انگاره زنجیره کنش و چرخه کنترل را با یکدیگر تلفیق کنیم با طرح‌واره زیر روبرو خواهیم شد که در آن رویداد یا حالتی که به کمک یک جمله مرکب رمزگذاری می‌شود درون یک موقعیت مشخص روی می‌دهد:



شکل ۴- زنجیره کنش در جمله‌های مرکب

۲-۲- برجستگی^۱

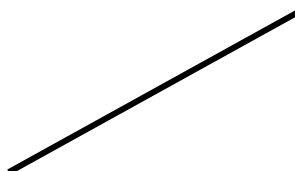
یکی از مفاهیمی که در تحلیل مفاهیم زبانی در حوزه زبان‌شناسی شناختی نقشی اساسی دارد مفهوم «برجستگی» است. در چارچوب شناختی معمولاً از دو نوع برجستگی صحبت می‌شود: نمابرداری^۲ و دوگانه نطقه حرکت/ نقطه ارجاع^۳ که از این پس با نشانه‌های اختصاری tr و lm نشان داده خواهند شد. نما^۴ آن بخشی از هر ماهیتی است که معمولاً در کانون توجه است و برجستگی بیشتری به آن اعطا می‌شود. مثلاً «وتر» را می‌توان به عنوان مفهومی برجسته در یک مثلث قائم‌الزاویه چنانچه در شکل (۵) مشخص است، در نظر گرفت. برجستگی در انگاره شناختی با خطوط پررنگ نشان داده می‌شود.

^۱ Prominence

^۲ Profiling

^۳ Trajector & landmark dichotomy

^۴ Profile



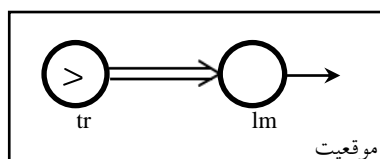
شکل ۵- بازنمایی برجستگی

در شکل فوق زیربخشی از دامنه برجسته شده است و در کانون توجه مفهوم‌ساز قرار گرفته است. بخش‌های برجسته اصطلاحاً نما نامیده می‌شوند. مفهوم‌ساز با برجسته ساختن هر زیربخش دست به نمابرداری می‌زند.

در چارچوب دستور شناختی علاوه بر نما نوع دیگری از برجستگی وجود دارد که به عناصر تشکیل دهنده یک رابطه اعطا می‌شود. زمانی که یک رابطه نمابرداری می‌شود، درجات متفاوتی از برجستگی به مشارکان آن اعطا می‌شود. برجسته‌ترین و اصلی‌ترین مشارک در یک رابطه نقطه حرکت (tr) نامیده می‌شود. اغلب، مشارک دیگری به عنوان کانون ثانویه برجسته می‌شود که نقطه ارجاع (Im) نامیده می‌شود (لانگاکر، ۲۰۰۸: ۷۰). هرگاه رابطه‌ای در زبان نمابرداری شود، برجسته‌ترین عضو را که در یک رابطه تجلی بیشتری دارد با tr نشان می‌دهند و عضو دوم که جایگاه و موقعیت tr نسبت به آن سنجیده می‌شود را اصطلاحاً Im می‌نامند. حال، این مفاهیم را می‌توان در قالب جمله‌ای زبانی نشان داد:

(۶) علی سیب را خورد.

در جمله (۶)، کانون اصلی (tr) «علی» است که همان کنش‌گر است، و مشارک ثانویه (Im) «سیب» است که کنش‌پذیر محسوب می‌شود. طرح‌واره‌ای که می‌توان برای جمله بالا در نظر گرفت، به صورت زیر خواهد بود:



شکل ۶- تمایز نقطه حرکت و نقطه ارجاع

در این جمله دو عنصری که تشکیل دهنده یک رابطه هستند «علی» و «سیب» هستند که برجسته نشان داده شده‌اند. «علی» در شکل (۶) نقطه حرکت (tr) است که در سر

زنجیره‌ی کنش قرار گرفته است و «سیب» به عنوان نقطه ارجاع (Im) انتخاب شده است. در این نوع ساخت رویداد از کنش‌گر آغاز شده و انرژی از آن به کنش‌پذیر منتقل شده و سبب ایجاد تغییر در کنش‌پذیر می‌شود.

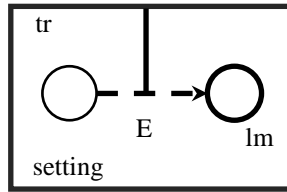
در تحلیل‌های زبانی اغلب فاعل و مفعول مستقیم را مشارکان کانونی در نظر می‌گیریم و در این میان فاعل را برجسته‌ترین مشارک در جمله قلمداد می‌کنیم. همان‌طور که در مثال‌های فوق ملاحظه شد در حالت بی‌نشان، فاعل مشارکی فعال است که در یک رابطه دستوری برجسته‌ترین سازه (tr) جمله است. به اعتقاد لانگاکر یکی از چیزهایی که ممکن است نقطه حرکت واقع شود مکان^۱ (یا به عبارت کلی‌تر موقعیت) است، به عبارت دیگر سازه‌ای غیرمشارک می‌تواند در قامت نقطه حرکت در جمله ظاهر شود. مثلاً در جمله‌ای مانند *The garden is swarming with the bees* فاعل با توجه به رویداد نامبرداری شده کنش‌گر نیست بلکه مکانی است که در آن رویدادی رخ داده است. نقش *garden* فقط این است که میزبان یا محل وقوع این رویداد شده است. در اینجا مکان مورد نظر، منبع/جایگاه برداشتی حسی است که به وسیله رویداد به وجود آمده است. چنین برداشتی از جمله تلویحاً به وجود یک تجربه‌گر^۲ (E) اشاره دارد، چرا که بدون تجربه‌گر هیچ حسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما نکته قابل توجه اینجاست که تجربه‌گر در ساختار جمله ذکر نشده و نامشخص باقی مانده است. به عبارتی دیگر، تجربه‌گر تعمیم‌یافته^۳ است، به این معنا که هر فردی که قادر به مشاهده مکان مورد نظر باشد می‌تواند حسی را که در آنجاست دریافت کند. چنین ساخت‌هایی در قالب انگاره دستور شناختی اصطلاحاً ساخت موقعیت‌فاعل^۴ نامیده می‌شوند. به بیانی ساده‌تر در این ساخت‌ها سازه‌ای غیرمشارک به عنوان فاعل قلمداد می‌شود. طرح‌واره زیر نمایانگر این نوع ساخت است:

1. Location

2. Experiencer

3. Generalized

4. Setting-subject



شکل ۷- موقعیت بارز در ساخت موقعیت‌فاعل

چنین ساخت‌هایی در زبان فارسی نیز به وفور دیده می‌شوند:

(۷)

الف) تهران میزبان نزدیک به نیمی از فعالیت‌های صنعتی ایران است.

ب) اروپا در نیم قرن اخیر شاهد دو جنگ خانمانسوز بوده است.

در کنار چنین ساخت‌هایی که در آن یک موقعیت بارز و عینی در جایگاه فاعل به عنوان برجسته‌ترین عنصر به کار می‌رود، گویشوران زبان گاه موقعیتی کاملاً انتزاعی را به عنوان فاعل قلمداد می‌کنند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

(۹)

a. *It's* cold.

b. *It's* all finished between us.

آنچه در جایگاه فاعل دیده می‌شود ضمیر *it* است که در انگاره‌های صورت‌گرا بی‌معنی و پوچ تلقی می‌شود و در راستای اهداف نظری نظریه، نقش آن تا حد یک «جایرکن»^۱ تقلیل می‌یابد. برخلاف چنین نگرشی، لانگاکر معتقد است که *it* همواره معنامند است و در مفهوم زبانی خود همواره ارجاعی است. معنای آن همان‌طور که انتظار می‌رود ضمیر سوم شخص مفرد خنثی و معرفه است. همین واقعیت نشان می‌دهد که مرجع این ضمیر غیرانسان و غیرجمع است؛ ماهیت معرفه آن سبب می‌شود که این ضمیر نمونه مشخصی از انواعی را که می‌تواند به آن ارجاع دهد، نماینداری کند که ماهیت آن در بافت گفتمانی قابل شناسایی است.

چیف^۲ (۱۹۷۰: ۱۰۱-۱۰۲) نیز تحلیل مشابهی برای جمله *It's hot* یا *It's late* ارائه می‌دهد و *it* را موقعیتی عام و همه‌گیر^۳ در نظر می‌گیرد. وی از اصطلاح «دربرگیری»^۴ برای اشاره به مفهوم عام و همه‌گیر *it* استفاده می‌کند. در واقع، به‌عنوان یک ویژگی عام،

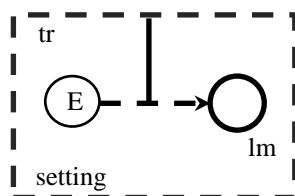
^۱ Filler

^۲ W. L. Chafe

^۳ All-encompassing

^۴ Ambient

ضمیر غیرشخصی *it* یک زمینه مرتبط را برای مفهوم‌ساز بازنمایی می‌کند. این زمینه در واقع دامنه آگاهی^۱ مفهوم‌ساز را از موقعیت مورد نظر نشان می‌دهد. با این وصف، طرح‌واره زیر را می‌توان برای چنین ساخت‌هایی که در آن موقعیت، ماهیتی عام و انتزاعی دارد، در نظر گرفت. مستطیل نقطه‌چین بیانگر ماهیت انتزاعی موقعیت است:



شکل ۸- موقعیت انتزاعی در ساخت موقعیت‌فاعل

برخلاف زبان‌هایی نظیر انگلیسی، در زبان‌های به اصطلاح ضمیرانداز^۲ نظیر زبان فارسی سازه‌ای زبانی مانند *it* در زبان انگلیسی وجود ندارد که در سطح جمله نمودی عینی داشته باشد و ارتباطی ذهنی با موقعیت رویداد یا حالت مورد نظر ایجاد کند. در این نوع زبان‌ها موقعیت به‌شدت انتزاعی است و در مقایسه با *it* به‌طور فزاینده‌ای عام و همه‌گیر است. البته باید توجه داشت این پدیده تنها منحصر به زبان فارسی نیست و در بسیاری از زبان‌ها نظیر هلندی (مثال ۹) و اسپانیایی (مثال ۱۰) نیز رایج است:

(9) *duidelijk is dat ... (lit. clear is that)*
'It is clear that ...'

(10) *Parece que es muy inteligente ...*
'It seems that she is very intelligent'.

بدون شک هیچ رویدادی در خلأ رخ نمی‌دهد. مکان و زمان به‌عنوان کهن‌الگوهایی پیش‌زبانی^۳ عناصر لازم وقوع یک رویداد یا بروز حالتی هستند، اما نکته اینجاست که در این زبان‌ها گوینده آن را در قالب زبانی ذکر نمی‌کند. با این وصف، در ساخت‌هایی که موضوع مطالعه این پژوهش است موقعیت کاملاً انتزاعی است.

۲-۳- افعال وجهی در چارچوب انگاره شناختی

لانگاکر (۲۰۰۹: ۱۶۲) از نظر معنایی وجهیت^۴ را برحسب چرخه کنترل این گونه

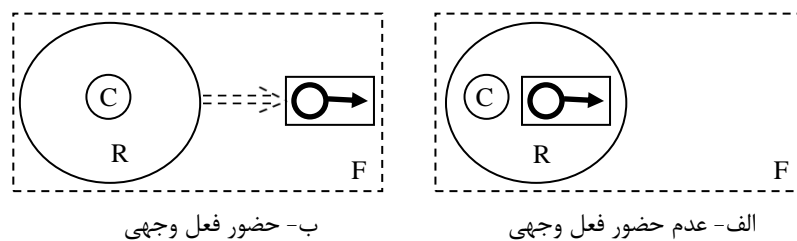
^۱. Scope of awareness

^۲. So-called pro drop

^۳. Pre-linguistic

^۴. Modality

توضیح می‌دهد: «عدم حضور فعل وجهی در جمله نشان دهنده این است که رابطه نامبرداری شده از نظر گوینده به عنوان واقعیت پذیرفته شده است، اما به هنگام حضور فعل وجهی چنین استنباطی رخ نمی‌دهد». این تقابل به خوبی در شکل زیر نشان داده شده است. همان‌گونه که در شکل (۹-الف) نشان داده شده است عدم حضور فعل وجهی بیان کننده این است که مفهوم‌ساز (C) رویداد مورد نظر (در شکل به صورت دایره و پیکان برجسته نشان داده شده است) را به عنوان واقعیت پذیرفته است پس در محدوده واقعیتی (R) که پذیرفته است قرار دارد (این محدوده در شکل به صورت دایره بزرگ نمایش داده شده است) و برعکس، زمانی که مفهوم‌ساز رویدادی را به عنوان یک حقیقت قبول ندارد مانند شکل (۹-ب) آن رویداد خارج از محدوده واقعیت او قرار می‌گیرد.



شکل ۹- تفاوت حضور و عدم حضور افعال وجهی
(برگرفته از لانگاکر، ۲۰۰۹: ۱۶۲)

زمانی که فردی مثلاً می‌گوید «من این سنگ را از زمین بلند می‌کنم» جمله‌ای را که بیان کرده به عنوان واقعیت پذیرفته است و به آن اطمینان دارد. اما در صورتی که نسبت به انجام این عمل شک دارد، احتمال آن را کمتر از مورد قبل می‌داند و وقوع این عمل را هنوز به عنوان واقعیتی در ذهن خود نپذیرفته است می‌گوید «من می‌توانم این سنگ را از زمین بلند کنم» یا «من باید این سنگ را از زمین بلند کنم».

حال، جمله‌های (۱۱) که در آن‌ها افعال وجهی به کار رفته‌اند را در نظر بگیرید:

(۱۱)

الف- مریم باید ساعت ۱۰ خانه باشد، مادرش به او اجازه نمی‌دهد که تا دیروقت بیرون بماند.

^۱. Reality (R)

- ب- سارا باید امشب به سوپر مارکت برود، یخچال او خالی است.
- ج- سینا باید هم اکنون در خانه باشد، من کفش‌هایش را جلوی در دیدم.
- د- علی باید اهل جنوب ایران باشد، از لهجه‌اش مشخص است.
- در جمله (۱۱- الف) و (۱۱- ب) حضور نیرویی بیرونی که بیانگر فشاری اجتماعی است مشهود است. مثلاً در جمله (۱۱- الف) نیرویی بیرونی یعنی «مادر مریم» باعث شده که مفهوم‌ساز به چنین استنباطی در مورد «مریم» برسد. اما جمله‌های (۱۱- ج) و (۱۱- د) حاصل پردازش خود مفهوم‌ساز است. مفهوم‌ساز خود به چنین استنباطی رسیده است و هیچ نیرویی از بیرون او را وادار به این نتیجه‌گیری نکرده است. درست است که مثلاً در جمله (۱۱- ج) نشانه‌ای یعنی کفش‌های سینا وجود دارد، اما باز هم نتیجه‌گیری در حوزه فکری مفهوم‌ساز صورت گرفته است و در قلمروی معرفتی او جای دارد و هیچ نیروی اجتماعی یا بیرونی باعث چنین تفکری نشده است. بنابراین، عنصر وجهی «باید» که در جمله‌های بالا به کار رفته است به طور ضمنی شامل نیرویی می‌شود که بر بندی که بعد از آن می‌آید و در واقع همان واقعیتی است که مفهوم‌ساز به آن آگاهی دارد، وارد می‌شود. این نیرو در دو سطح متفاوت وارد می‌شود، پس می‌توان گفت که در این جمله‌ها با دو نوع فعل وجهی روبرو هستیم. لانگاکر (۲۰۰۹: ۱۶۴) افعال وجهی را از نظر دستور شناختی به دو نوع معرفتی و ریشه‌ای تقسیم می‌کند. اساسی‌ترین تفاوت این دو نوع فعل وجهی در این است که افعال وجهی ریشه‌ای مربوط به کنترل مؤثر^۱ می‌باشند. به این معنا که این نوع از افعال وجهی منعکس‌کننده تلاشی هستند که بر رویدادی که اتفاق می‌افتد، تأثیر می‌گذارد و چیزی بیشتر از آگاهی در مورد رویداد اتفاق افتاده را نشان می‌دهند. بنابراین، نیروی این نوع افعال وجهی مربوط به دنیای بیرون است و با آگاهی محض در مورد دنیای بیرون متفاوت است. این که این نیرو از کجا نشأت می‌گیرد و بر کجا وارد می‌شود همواره متفاوت است. به طور معمول، این نیرو در سطح اجتماعی یعنی در تعامل بین افراد مختلف بازنمایی دارد. سرنمون این افراد می‌تواند گوینده باشد که نیرو را به سمت مخاطب خود وارد می‌کند.
- اما نیروی افعال وجهی معرفتی تنها بر حوزه معرفتی مفهوم‌ساز یعنی همان چیزی که او می‌داند و قلمرو ارزیابی او محسوب می‌شود وارد می‌شود. هدف افعال وجهی معرفتی تأثیر بر دنیای بیرون نیست بلکه هدف آن‌ها تکامل تدریجی دانش مفهوم‌ساز از

^۱. Effective control

دنیای بیرون است. از میان جمله‌های (۱۱) می‌توان گفت که جمله‌های (الف) و (ب) از نوع افعال وجهی ریشه‌ای و جمله‌های (ج) و (د) از نوع افعال وجهی معرفتی به شمار می‌آیند.

۳- تحلیل ساخت‌های غیرشخصی مرخم

پس از ارائه چگونگی تحلیل شناختیون از افعال وجهی حال زمان آن فرا رسیده است که به بررسی ساخت‌های غیرشخصی مرخم که آن را در دسته‌بندی خود به عنوان ساخت‌های غیرشخصی نوع ۲ طبقه‌بندی کردیم، پردازیم. داده‌های (۴) نمونه‌هایی از این نوع ساخت هستند که برای سهولت در ارجاع مجدداً در اینجا آمده‌اند:

(۴)

الف- می‌شود گفت که چالش آلودگی تهران تنها با مترو حل می‌شود.

ب- می‌توان گفت که او بلندپایه‌ترین فرد نظامی است.

پ- می‌شه [می‌شود] گفت که به نتیجه مطلوبی رسیده‌ایم.

ت- می‌توان بخشید و شاد بود.

ث- باید گفت که سبک زندگی مردم تغییر کرده است.

ساخت‌های غیرشخصی مرخم (نوع ۲) نشان‌دهنده اعمال یا ارزیابی از آن رویدادی هستند که اتفاق افتاده است و تنها به آگاهی در مورد آن‌ها اکتفا نشده است. می‌توان گفت نیرویی که از طرف فعل وجهی بر بند بعد از آن وارد می‌شود در سطح اجتماعی و در خارج از قلمرو واقعیت مفهوم‌ساز اعمال شده است. مثلاً زمانی که گفته می‌شود «می‌شود گفت که چالش آلودگی تهران تنها با مترو حل می‌شود»، این جمله نشان‌دهنده واقعیتی نیست که تنها از طرف مفهوم‌سازی خاص پذیرفته شده و فقط در قلمرو واقعیت او قرار داشته باشد، بلکه این جمله نشان‌دهنده واقعیتی است که در سطح اجتماعی برقرار است. اثرگذاری آن، در دنیای بیرون از محدوده واقعیت مفهوم‌ساز احساس می‌شود و تنها محدود به قلمرو ارزیابی معرفتی مفهوم‌ساز نمی‌باشد. بنابراین افعال وجهی به کار رفته در این ساخت‌ها از نوع افعال وجهی ریشه‌ای هستند.

می‌توان گفت که نوعی نیرو از طرف افعال وجهی ریشه‌ای به سمت هدف^۱ متمایل است. این نیرو با توجه به مکان، قدرت و سطح تجلی آن می‌تواند متفاوت باشد (لانگاکر،

^۱. Target

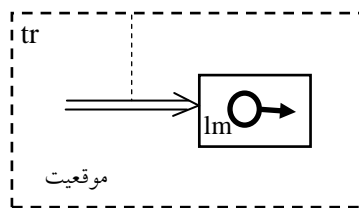
۱۳:۲۰ (۱۳). دو عامل تعیین‌کننده جهت نیرو، منبع^۱ و هدف آن است. بنابراین باید در این ساخت‌ها کنترل‌کننده و هدف نیرویی که از طرف فعل وجهی وارد می‌شود را جستجو کرد. در واقع، از نظر دستوری منبع به عنوان فاعل و هدف به عنوان مفعول بند رمزگذاری می‌شوند.

در ساخت‌های مورد مطالعه منبع نیرو همان گوینده است که به راحتی قابل تشخیص نیست و از ساختار جمله نمی‌توان به ماهیت آن پی برد، بنابراین به اصطلاح می‌توان گفت که منبع در این ساخت‌ها پراکنده^۲ است. هدف، معمولاً شنونده یا فرد خاصی است اما گاهی اوقات شنونده ذکر نشده باقی می‌ماند و هدف قابل تشخیص نیست که این دقیقاً همان چیزی است که در جمله‌های (۴) مشاهده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت هدف نیز در این جمله‌ها ذکر نشده و پراکنده است. مثلاً در جمله «می‌شود گفت که چالش آلودگی تهران تنها با مترو حل می‌شود» یا جمله «می‌توان بخشید و شاد بود» مشخص نیست که چه کسی این جمله را خطاب به چه کسی گفته است اما گوینده نامشخص توجه مخاطب یا مخاطبان نامشخص را به سمت رویداد نمابرداری شده سوق داده است.

می‌دانیم که تمام رویدادها در زمان و مکانی اتفاق افتاده‌اند که تشکیل دهنده موقعیت آن رویداد هستند. از آنجایی که در این ساخت‌ها مانند دیگر ساخت‌های غیرشخصی جایگاه فاعل خالی است موقعیت فراگیر و کاملاً انتزاعی خواهد بود. به عبارت دیگر این موقعیت است که در نقش فاعل ظهور می‌یابد (موقعیت‌فاعل). بنابراین، در این ساخت‌ها موقعیت به کمک سازه‌ای زبانی رمزگذاری نشده است و این مسئولیت بر عهده مفهوم‌ساز است که موقعیت را مفهوم‌سازی نماید. به عبارت دیگر نقطه حرکت (tr) در این ساخت رمزگذاری نمی‌شود و ذکر نشده باقی می‌ماند. با توجه به توضیحات بالا می‌توان طرح‌واره اولیه زیر را برای ساخت‌های مورد مطالعه در نظر گرفت:

¹. Source

². Diffuse



شکل ۱۰- طرح‌واره اولیه ساخت‌های غیرشخصی نوع ۲

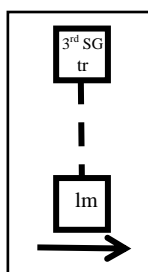
در شکل (۱۰) نیروی فعل وجهی از طرف موقعیت به سمت رویدادی که در کادر مستطیلی شکل قرار دارد وارد می‌شود. در اینجا رویداد که هدف واقع شده است برجسته شده و به عنوان نقطه ارجاع (lm) در نظر گرفته شده است.

همان‌گونه که قبلاً گفتیم این ساخت‌ها از یک فعل وجهی و مصدر مرخم تشکیل شده‌اند. در ساخت‌هایی که در آنها افعال وجهی حضور دارند، شخص و شمار جمله معمولاً از روی شناسه فعل متممی که بعد از فعل وجهی می‌آید مشخص می‌شود. یکی از پرسش‌هایی که در این مقاله مطرح شد و اکنون قصد پاسخگویی به آن را داریم این بود که چرا فعل در ساخت‌های مورد مطالعه در این پژوهش همواره سوم شخص مفرد است، حال آن که ساخت‌های شخصی در زبان فارسی همواره در هر شش صیغه صرف می‌شوند. در این راستا، اکثر تحلیل‌های زبان‌شناختی بر این پیش‌فرض استوارند که مطابقه سوم شخص مفرد در ساخت‌های غیرشخصی، به دلیل عدم وجود فاعل، میان فاعل و فعل وجود ندارد و در واقع مطابقه را مقوله‌ای صرفاً دستوری در نظر می‌گیرند که فاقد معناست. این در حالی است که در انگاره شناختی مطابقه همواره معنامند است. به اعتقاد لانگاکر (۱۹۹۱: ۳۷۵) مطابقه فعلی می‌تواند به دو طریق رخ دهد: مطابقه می‌تواند یک عنصر اسمی باشد، یا ۲) تصریف فعلی باشد. از منظر وی در زبان‌های هندواروپایی مطابقه معمولاً عنصر اسمی نیست. نشانه مطابقه‌ای که به کمک تصریف فعلی رمزگذاری می‌شود یک فرایند^۱ است که ماهیتی طرح‌واره‌ای دارد. به لحاظ ساختوازی مقوله مطابقه به ستاک فعل متصل می‌شود؛ فعل در انگاره شناختی یک فرایند است. به عبارتی دیگر علی‌رغم وابستگی واجی و طرح‌واره‌ای مقوله مطابقه، این نشانه همچون مقوله افعال به عنوان یک فرایند طبقه‌بندی می‌شود (همان). در چارچوب انگاره دستور شناختی، مطابقه گزاره‌ای زبانی است که از نظر معنایی با دیگر گزاره‌ها

^۱. Process

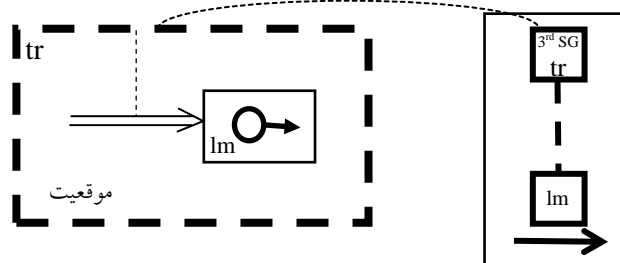
تنها در درجه انتزاعی بودن یا طرح‌واره‌ای بودن متفاوت است. البته نباید از نظر دور داشت که انتزاعی بودن به معنای بی‌معنایی نیست (اسمیت، ۱۹۹۴: ۳۳).

شکل (۱۱) نشان دهنده ساختار معنایی و طرح‌واره‌ای نشانه سوم شخص مفرد فعل است. فرایند طرح‌واره‌ای که توسط نشانه مطابقه فعل سوم شخص نمابرداری می‌شود شامل رابطه میان دو ماهیت است که در امتداد زمان برقرار است. مربع بالایی نشانه نقطه حرکت (tr) در فرآیند طرح‌واره‌ای است و مربع پایینی نشانه نقطه ارجاع (lm) در این فرایند می‌باشد که هر دو انتزاعی هستند. خطی که دو مربع را به هم وصل می‌کند بر رابطه بین این دو ماهیت دلالت دارد. پیکانی که در زیر شکل ترسیم شده است نشان دهنده این است که رابطه فرآیندی است که در طول زمان روی داده است.



شکل ۱۱- طرح‌واره مطابقه فعلی سوم شخص مفرد

خط نقطه‌چین بین دو عنصر ماهیت طرح‌واره‌ای فرایند را نشان می‌دهد (اسمیت، ۱۹۹۴: ۳۴). بنابراین، تحلیل شناختی از موقعیت، این اجازه را به ما می‌دهد که مقوله مطابقه را که به لحاظ ساختارهای به ستاک فعل متصل می‌گردد به عنوان مقوله‌ای معنامند در نظر بگیریم: ضمیر سوم شخص مفرد در زبان فارسی با موقعیت‌فاعل که در زبان فارسی بازنمایی زبانی ندارد، مطابقت می‌کند. در طرح‌واره زیر تلفیق این دو مفهوم نشان داده شده است:



شکل ۱۲- طرح‌واره ساخت‌های غیرشخصی معلوم مرخم

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید نقطه حرکت مقوله مطابقه بر موقعیت رویداد منطبق است و نه مشارکان. در زبان فارسی موقعیت معمولاً ماهیتی انتزاعی و مفرد دارد که گاه به کمک ضمائر اشاره «این» یا «آن» بازنمایی می‌شود. مثلاً در ساختی غیرشخصی نظیر «معلوم است که بحث ما به نتیجه نمی‌رسد» اولین بند جمله به صورت سوم شخص مفرد آمده است حال آن که سازه‌ای در جایگاه فاعل دیده نمی‌شود. در اینجا نیز شناسه سوم شخص مفرد با موقعیت مورد نظر مطابقت دارد. این موقعیت می‌تواند به کمک ضمیر اشاره «این» بازنمایی شود «این معلوم است که بحث ما به نتیجه نمی‌رسد».

۴- نتیجه‌گیری

در این پژوهش یکی از انواع ساخت‌های غیرشخصی زبان فارسی که آن‌ها را ساخت‌های غیرشخصی نوع ۲ (ساخت‌های غیرشخصی مرخم) نامیده‌ایم و از یک فعل وجهی نظیر «باید»، «می‌توان»، «می‌شود» و یک مصدر مرخم تشکیل شده‌اند مورد بررسی قرار گرفت. مشخص شد که افعال وجهی به کار رفته در این ساخت‌ها از آن جهت که بیانگر واقعیتی در سطح اجتماعی می‌باشند از نوع افعال وجهی ریشه‌ای هستند. سپس تحلیلی در چارچوب دستور شناختی برای این نوع ساخت‌ها صورت گرفت و طرح‌واره‌ای شناختی برای آن ارائه شد. از ویژگی‌های این نوع ساخت‌های غیرشخصی زبان فارسی آن است که جایگاه فاعل آن‌ها خالی است و نمی‌توان گوینده مشخصی را برای آن‌ها در نظر گرفت. از آنجا که این جایگاه همواره خالی است می‌توان گفت که فاعل موقعیتی انتزاعی است که در درون آن رویدادی رخ داده است که همان واقعیتی است که در سطح اجتماعی پذیرفته شده است. در واقع از فاعل انتزاعی کنون‌زدایی شده است و برجستگی به رویداد داده شده است. گفتیم که مطابقه سوم شخص مفرد در دستور شناختی مقوله‌ای معنامند است که با موقعیت‌فاعل مطابقت می‌کند. بنابراین در این ساخت‌ها موقعیت به کمک مقوله مطابقه برجسته می‌شود.

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۲، ج ۲، تهران، فاطمی.
 غلامعلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۰). ساخت زبان فارسی، تهران، احیاء کتاب.
 ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). تاریخ زبان فارسی. تهران، توس.

- واحدی لنگرودی، محمد مهدی. و آرزو نجفیان. (۱۳۸۲). «دسته‌بندی ساخت‌های غیرشخصی در زبان فارسی». *آموزش زبان و ادب فارسی*، ش ۶۷، صص ۱۸-۲۴.
- Chafe, Wallace L. 1970. "Meaning and the Structure of Language". *University of Chicago Press*.
- Langacker, R. W. 1987. *Foundations of Cognitive Grammar. Vol I*. Stanford: Stanford University Press.
- _____. 1991. *Foundations of Cognitive Grammar. Vol II*. Stanford: Stanford University Press.
- _____. 2008. *Cognitive Grammar: A Basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- _____. 2009. *Investigation in cognitive grammar*. Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG
- _____. 2013. *Modals: Striving for Control*. In Juana I. Marín-Arrese, Marta Carretero, Jorge Arús Hita, and Johan van der Auwera (eds.), *English Modality: Core, Periphery and Evidentiality. De Gruyter Mouton*. pp 3-55.
- Smith, B. M. 1994. "Agreement and iconicity in Russian impersonal constructions". *Water de Gruyter*. pp 5-56

